



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۱۱/۰۴

رفعت حسینی

تمام زندگینامه و مرگ سعدی دروغ اندر دروغ است

یک.

متن فشرده پایین از چندین وبسایت متعلق به مصلح الدین سعدی اقتباس شده است. اگر آدمی توانایی آنرا ندارد که باین سخنان {راستین} باور نماید، صاف ساده برخلاف آنرا مستند بنویسد و دل خود و خدای ناراستین خودش را خوش بسازد.

زندگی نامه

در مورد زندگی سعدی اطلاعات قطعی بسیار کمی در دست است. حتی قدیمی ترین منابع، بسیاری از اطلاعات خود را از آثار خود او اقتباس کرده اند؛ اطلاعاتی که بسیاری از آنها به لحاظ تاریخی غیرممکن اند و سعدی -شاید- به منظور تأثیر بیشتر کلام خود، آنها را تغییر داده و با مبالغه و افسانه درآمیخته است. [۱۷] بنابراین، هنوز تصویر دقیق و منسجمی از زندگی سعدی وجود ندارد. [۱۸] به ویژه در مورد سال‌های پیش از سال ۶۵۵ و پس از ۶۸۰ دانسته‌ها متکی بر فرضیات است. [۱۹]

تولد و کودکی

نوشتار (های) وابسته: سال تولد سعدی

سعدی به احتمال زیاد در سال ۶۰۶ هجری قمری (برابر با حدود ۵۸۹ خورشیدی و ۱۲۱۰ میلادی) در شیراز زاده شده است. با این حال، برخی از صاحب‌نظران تولد وی را حدود سال ۵۸۵ هجری قمری می‌دانند. [۱۳] با توجه به این که هیچ منبع تاریخی مستقلی در مورد زادروز سعدی گزارشی نداشته است، هر دو تاریخ ذکر شده، بر اساس استنباط صاحب‌نظران از آثار خود او به دست آمده است. [۱۴] [یادداشت ۱] [یادداشت ۲] به عقیده یان ریپکا، محتمل‌ترین فرضیه برای تولد سعدی بین ۶۱۰ تا ۶۱۵ می‌باشد که توسط عباس اقبال، مورخ و ادیب معاصر، طرح شده است؛ هر چند حتی با این فرض نیز عمر سعدی بسیار طولانی می‌شود. [۱۹]

طبق قدیمی‌ترین اسناد، نام وی مصلح‌الدین ابو محمد عبدالله بن مشرف بن مصلح بن مشرف است. [۱۹] نام کوچک سعدی، مصلح، از نام پدر بزرگ پدری اش اقتباس شد. پدر او ملازم دربار سعد بن زنگی، اتابک فارس، بود و هم‌زمان به علوم دینی نیز اشتغال داشت. [۱۳] سعدی از کودکی تحت تعلیم و تربیت قرار گرفت. وی در آثارش ضمن یادآوری این تعلیم، از عشق و آموزه‌های خردمندانۀ پدرش به نیکی یاد می‌کند. [۱۹] [یادداشت ۳] سعدی در دوازده سالگی پدرش را از دست داد [۱۹] و تحت تکفل پدر بزرگ مادری خود، مسعود بن مصلح الفارسی، قرار گرفت. او در دوران کودکی، مقدمات علوم ادبی و شرعی را در شیراز آموخت. سعدی به قولی، خواهرزاده قطب‌الدین شیرازی، دانشمند و فیلسوف سرشناس است. [۱۳] دوران کودکی و نوجوانی سعدی هم‌زمان با اتابکی سعد بن زنگی در فارس بود، که با یورش مغول‌ها به ایران مصادف شد. [۱] اوضاع نابسامان ایران در پایان دوران سلطان محمد خوارزمشاه و به‌ویژه حمله سلطان غیاث‌الدین خوارزمشاه، برادر جلال‌الدین خوارزمشاه، به شیراز در سال ۶۲۰ هجری قمری، سعدی را بر آن داشت که در روزگار جوانی شیراز را ترک کند و به بغداد برود. [۱۳]

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

تحصیل و سفر

سعدی حدوداً از سال ۶۲۳ قمری [۱] در مدرسه نظامیه بغداد مشغول به تحصیل شد. این مدرسه در سال ۴۵۹ هجری به دستور خواجه نظام الملک طوسی، وزیر مشهور دربار سلجوقیان، تأسیس شده بود. [۱] در این مدرسه که به صورت شبانه‌روزی اداره می‌شد، دانشجویان دروسی از قبیل صرف و نحو عربی، قرآن، فقه، حدیث، اصول، طب، فلسفه و نجوم را فرا می‌گرفتند. هدف اصلی تأسیس مدارس نظامیه، تربیت قاضی و فقیه و محدث اهل سنت بود. [۱] امام محمد غزالی از سال ۴۸۴ هجری در آن تدریس می‌کرد و تأثیر وی در محتوا و نظام آموزشی، در درازمدت (حتی در زمان تحصیل سعدی) هویدا بود؛ چنان‌که کتاب احیاء علوم الدین یکی از مهم‌ترین کتاب‌های درسی آن به‌شمار می‌رفت. [۱] این مدرسه و سایر مدارس نظامیه مروج فقه شافعی و کلام اشعری بود و مثل سدی در برابر تفکر اسماعیلیه عمل می‌کرد. [۱]

سعدی در مدت تحصیل در بغداد از حضور استادان بنام دوران خود از جمله سبط بن جوزی (منظور ابن جوزی دوم، نواده ابن جوزی مشهور است) و شهاب‌الدین عمر سهروردی، صوفی مشهور، بهره برد. [۱۳] به استناد یکی از سروده‌های سعدی، [یادداشت ۴] او در این دوره از مدرسه نظامیه شهریه دریافت می‌کرده است. سعدی پس از تحصیل در نظامیه، شغل واعظی پیشه می‌کند که مستلزم سفر به مناطق مختلف و ارائه خطابه و ارشاد مردم بوده است. [۲۰] با توجه به شواهد متعددی که در بوستان و گلستان وجود دارد، [یادداشت ۵] سعدی مدتی را در شهرهای مختلف شام مانند دمشق و بعلبک به سر برده و به کار تدریس و موعظه مشغول بوده است. [۱۶] مسلم است که سعدی به حجاز، شام و آسیای صغیر سفر کرده است. [۱۳] با این حال نشانه‌هایی از سفر به هندوستان، ترکستان، غزنین، آذربایجان، فلسطین، چین، یمن و آفریقای شمالی هم در سروده‌های وی یافت می‌شود. اما به‌نظر می‌رسد که بعضی از این سفرها داستان‌پردازی باشند و به‌طور منطقی پایه نمادین و اخلاقی داشته باشند. [۲۱] یان ریپکا، سفر او به شرق ایران، شامل ترکستان و هندوستان، را بسیار بعید می‌داند. [۱۹] این جهانگردی که مورد اشاره خود سعدی نیز واقع شده است، [یادداشت ۶] به روایتی سی سال به طول انجامید. [۲۱]

بازگشت به شیراز

داستان‌های خیالی و مبالغه‌آمیز

پیش‌تر عادت بر این بود که -بیشتر بدون گفتگو- داستان‌های گلستان و بوستان را بخشی از سرگذشت سعدی قلمداد نمایند؛ از معروف‌ترین صاحب‌نظرانی که چنین رویکردی داشته‌اند می‌توان به‌علی‌اصغر حکمت و محمد خزائی اشاره کرد. [۲۸] اما مطالعات نشان می‌دهد که برخی از این حکایات جنبه تخیلی دارد و واقعی نیست یا دست‌کم در بیان آن مبالغه شده است؛ بنابراین نمی‌توان این داستان‌ها را به‌عنوان سرگذشت واقعی سعدی پذیرفت. [۱۶]

یکی از این سرگذشت‌ها، حکایت بتی دیدم از عاج در سومنات... است که نمونه‌ای از مقامه‌نویسی است و واقعیت ندارد؛ سعدی اصولاً سفری به هندوستان نداشته است. [۱۶] [۲۹] داستان از این قرار است که سعدی در بت‌خانه سومنات، مردم را در حال پرستش بتی می‌بیند، که ادعا می‌شد صبح‌ها دست خود را برای ستایش خداوند به سوی آسمان دراز می‌کند. سعدی درمی‌یابد که یک برهمن در درون بت پنهان می‌شود و با کشیدن ریسمانی، دست بت را حرکت می‌دهد. در همین حال برهمن هم درمی‌یابد که سعدی متوجه موضوع شده است. پس از بیم جان، برهمن را می‌کشد و از راه هندوستان و یمن به حجاز می‌گریزد. [۳۰]

سعدی در مدت اقامت در دمشق به علت دلگیری از دوستان خود، از آن‌ها کناره‌گیری می‌کند و سر به بیابان می‌گذارد. اما اسیر فرنگیان می‌شود و در شهر طرابلس به کار اجباری گماشته می‌شود. در این اثنا، آشنایی او را می‌بیند و از صاحبانش می‌خرد. این شخص سعدی را به شهر حلب می‌برد و دختر خود را به عقد وی درمی‌آورد. به استناد این حکایت، برخی معتقدند که سعدی اسیر فرنگیان

شده و به اروپا سفر کرده‌است. ضیاء موحد اصل داستان اسارت را قابل رد یا اثبات نمی‌داند. اما بر این عقیده است که منظور سعدی از فرنگ، اروپا نیست؛ چون در آن دوران، طی جنگ‌های صلیبی، فرنگیان استحکاماتی را در سرزمین شام به وجود آورده‌بودند که به آفرنج یا آفرنجیه شهرت یافته‌بود و سعدی نیز به اسارت محافظان یکی از همین قلعه‌ها درآمده‌بود. موحد برآورد می‌کند که این اتفاق –البته در صورت واقعیت داشتن– به احتمال زیاد بین سال‌های ۶۴۵ تا ۶۵۲ قمری (۱۲۴۸ تا ۱۲۵۴ میلادی) طی هفتمین مرحله از جنگ‌های صلیبی واقع شده باشد. [۱۶]

سعدی در گلستان حکایتی نقل می‌کند راجع به سفر خود به کاشغر در سالی که محمد خوارزمشاه با ختا صلح اختیار کرد. بنا بر شواهد تاریخی این رخداد در سال ۶۱۰ هجری بوده‌است. وی در این سفر با پسری زیباروی که در حال یادگیری صرف و نحو عربی بود، هم‌کلام می‌شود. پسر از وی درخواست می‌کند شعری از سعدی برایش بخواند و سعدی هم فی‌البداهه ابتدا شعری عربی و سپس شعری فارسی برای او می‌خواند. پسر نحوی سپس که متوجه می‌شود این شخص، همان سعدی است، از او تقاضا می‌کند که مدت بیشتری در آنجا اقامت کند؛ اما سعدی به‌رغم میل باطنی، تقاضای او را نمی‌پذیرد. سعدی در این سال، سن کمی داشته‌است و غیرممکن بوده که آوازه‌اش در شهر کاشغر در ترکستان شرقی به این درجه رسیده‌باشد. [۱۴] از سوی دیگر، شمس قیس رازی در کتاب المعجم که در سال ۶۳۰ هجری نوشته شده‌است، هیچ عبارت یا شعری از سعدی را نقل نمی‌کند؛ در حالی که به آثار بسیاری از دیگر شاعران آن دوران اشاراتی دارد. [۱۹] از این رو سفر به کاشغر و ملاقات با پسر نحوی، به احتمال زیاد تخیلی است.

دوم.

دومین دروغ بزرگی که در مورد سعدی ساخته اند اینست که او خدادوست بوده و بنا بران بامدح ستمگران هیچ سروکار نداشته است.

از مداحی های سعدی بخوانید:

قصیده شماره ۱۹ - وله فی مدح اتابک مظفرالدین سلجوقشاه

سعدی « مواظظ » قصاید

چه نیکبخت کسانی که اهل شیرازند

که زیر بال همای بلند پروازند

به روزگار همایون خسرو عادل

که گرگ و میش به توفیق او هم‌آوازند

مظفرالدین سلجوقشاه کز عدلش

روان تکلّه و بوبکر سعد می‌نازند

خدای را به تو خلق نعمت‌یست چنان

کز او به شکر دگر نعمتش نپردازند

سزای خصم تو گیتی دهد که سنگ خلاف

از آسمان به سر خویشان بیندازند

بلاغت ید بیضای موسی عمران

به کید سحر چه ماند که ساحران سازند؟

دعای صالح و صادق رقیب جان تو باد

که اهل پارس به صدق و صلاح ممتازند

قصیده شماره ۳۸ - در تهنیت اتابک مظفرالدین سلجوقشاه ابن سلغر

سعدی « مواظظ » قصاید

خدای را چه توان گفت شکر فضل و کرم

[۱۳] بدین نظر که دگر باره کرد بر عالم

به دور دولت سلجوقشاه سلغر شاه

خدایگان معظم اتابک اعظم
سر ملوک زمان پادشاه روی زمین
خلیفه پدر و عم به اتفاق اعم
زمین پارس دگر فر آسمان دارد
به ماه طلعت شاه و ستارگان حشم
یکی به حضرت او داغ خادمی بر روی
یکی به خدمت او دست بندگی بر هم
به قبله کرشم روی نیکخواهان راست
به خدمت حرشم پشت پادشاهان خم
هنوز کوس بشارت تمام نازده بود
که تهنیت به دیار عرب رسید و عجم
ز سر نهادن گردن کیشان و سالاران
بر آستان جلالش نماند جای قدم
سپاس بار خدایی که شکر نعمت او
هزار سال کم از حق او بود یک دم
خوشست بر دل آزادگان جراحات دوست
به حکم آنکه همش دوست می‌نهد مرهم
شب فراق به روز وصال حامله بود
الم خوشست به اندیشه شفای الم
دگر خلاف نباشد میان آتش و آب
دگر نزاع نیفتد میان گرگ و غنم
ز سایه علم شیر پیکرش نه عجب
که لرزه بر تن شیران فتد چو شیر علم
اگر دو دیده دشمن نمی‌تواند دید
که دوستان همه شادند، گو بمیر از غم
وجود هر که نخواهد دوام دولت او
اسیر باد به زندان ساکنان عدم
شها به خون عدو ریختن شتاب مکن
که خود هلاک شوند از حسد به خون شکم
هر آنکه چون قلمت سر به حکم بر نهد
دو نیمه باد سرش تا به سینه همچو قلم
چنان به عهد تو مشتاق بود نوبت ملک
که تشنگان به فرات و پیادگان به حرم
به خلق خلق فرو ریخت شربتی شیرین
زدند بر دل بدگوی ضربتی محکم
جهان نماند و آثار معدلت ماند
به خیر کوش و صلاح و سداد و عفو و کرم
که ملک و دولت اضحاک بی‌گناه آزار
نماند و تا به قیامت برو بماند رقم
خطای بنده نگیری که مهتران ملوک
شنیده‌اند نصیحت ز کهتران خدم
خنک تنی که پس از وی حدیث خیر کنند

که جز حدیث نمی‌ماند از بنی‌آدم
به دولتت همه افتادگان بلند شدند
چو آفتاب که بر آسمان برد شبنم
مگر کمینۀ آحاد بندگان سعدی
که سعیش از همه بیشست و حظش از همه کم
همیشه خرمیت باد و خیر باد که خلق
نبوده‌اند به ایام کس چنین خرم
سری مباد که بر خط بندگی تو نیست
وگر بود به سرنیزه باد چون پرچم